

## **The Effect of the Efficiency of Police Role and the Model of its Relationship with the Prosecution Office on Increasing the Iranian Judiciary Social Capital**

**Mahdi Sheidaeian<sup>1\*</sup>, Zeinab Sheidaeian<sup>2</sup>**

*1. Assistant Professor, Faculty of law, College of Farabi, University of Tehran, Qom, Iran*

*2. PhD, Faculty of Islamic Education and Law, Imam Sadiq University, Tehran, Iran*

(Received: March 8, 2020; Accepted: July 13, 2020)

### **Abstract**

The lack of social capital in the judiciary system means the citizens' distrust of the justice of that institution and, consequently, the lack of public cooperation with its officials and agents. The increase in the number of crimes and their repetition and the violations of laws indicate a decrease in the social capital of the judiciary within a society. The present article seeks to logically analyze the related documents and use the previous research to examine the dimensions of the efficient model of police-prosecution office relations in order to find solutions to increase the judiciary social capital. This article concludes that the restoration of the judicial police helps increase the social capital. We suggest that attention might be paid to the improvement of the law enforcement organization's relationship with prosecutor's office in the form of network communication in the process of judicial reform. It is also recommended that the prosecutor's office employ the capacities of the network communication model in its relationship with its related judicial police and show more flexibility in the hierarchical model.

### **Keywords**

Judicial police, Prosecution office, Relationship model, Social capital, Judiciary.

---

\* **Corresponding Author, Email:** [m\\_sheidaeian@ut.ac.ir](mailto:m_sheidaeian@ut.ac.ir)

## تأثیر کارآمدی نقش پلیس و مدل روابط آن با دادسرا بر افزایش سرمایه اجتماعی نهاد قضایی کشور

مهدی شیدائیان<sup>۱\*</sup>، زینب شیدائیان<sup>۲</sup>

۱. استادیار، دانشکده حقوق، پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران

۲. دکتری، دانشکده حقوق و معارف اسلامی، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۲۳)

### چکیده

فقدان یا کمبود سرمایه اجتماعی در ارتباط با نهاد قضایی به معنای بی‌اعتمادی شهروندان به عدالت‌گستری آن دستگاه و در نتیجه عدم مشارکت عمومی با مسئولان و مأموران این نهاد است. افزایش جرایم و تکرار آن‌ها و نقض قوانین نشان‌دهنده کاهش سرمایه اجتماعی نهاد قضایی میان جامعه است. پژوهشگران در پژوهش حاضر درصدد آن بودند که با تحلیل منطقی اسناد و مدارک مرتبط و بر مبنای پژوهش‌های پیشین به بررسی ابعاد مدل کارآمد روابط پلیس و دادسرا از منظر افزایش سرمایه اجتماعی بپردازند و در تحلیل‌های خود به این نتیجه رسیدند که احیای پلیس قضایی به افزایش سرمایه اجتماعی کمک می‌کند. در این نوشتار پیشنهاد می‌شود در فرایند احیای پلیس قضایی به بهبود روابط سازمانی نیروی انتظامی با سازمان دادسرا در قالب ارتباط شبکه‌ای توجه شود. همچنین توصیه می‌شود در سازمان دادسرا و ارتباطی که با پلیس قضایی زیرمجموعه خود دارد سازمان دادسرا با به‌کارگیری ظرفیت‌های مدل ارتباط شبکه‌ای به انعطاف‌بخشی بیشتر در مدل سلسله‌مراتبی بپردازد.

### کلیدواژگان

پلیس قضایی، دادسرا، سرمایه اجتماعی، قوه قضاییه، مدل ارتباط.

---

\* رایانامه نویسنده مسئول: m\_sheidaei@ut.ac.ir

### مقدمه

سرمایه اجتماعی به معنی آن میزان سرمایه نهفته‌ای است که در نگرش و باورهای عمومی مردم در ارتباط با نظامی که تحت شرایط آن زندگی می‌کنند وجود دارد. نظامی که مردم تحت شرایط آن در حال زندگی هستند کلیتی یکپارچه است که در عین یکپارچگی می‌توان آن را از لحاظ زیرسیستم‌های اجتماعی (مردم و طبقات و نهادهای دیگر جامعه)، حقوقی و قانونی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی بررسی کرد. سرمایه اجتماعی بی‌نهایت برای سلامت و ثبات یک نظام مهم است. زیرا سرمایه اجتماعی است که تعیین می‌کند عموم مردم به چه میزان حاضرند برای حفظ و مراقبت و رشد سیستم اجتماعی حاکم بر خود فداکاری کنند و هزینه‌های مالی و جانی و اجتماعی بپردازند. همچنین سرمایه اجتماعی است که مشخص می‌کند مردم به چه میزان با کارکردهای نظامی که در آن زندگی می‌کنند همراه‌اند یا در مسیر حرکت آن به‌وضوح یا غیرملموس سنگ‌اندازی و مانع‌تراشی می‌کنند.

### بیان مسئله

نهاد قضایی کشور یکی از نهادهای مهمی است که می‌تواند سرمایه اجتماعی کلیت نظام حکومت‌رانی را افزایش دهد یا متزلزل کند. زیرا نهاد قضایی کشور در گستره‌ای وسیع در تماس با بدنه و طبقه‌های مختلف اجتماعی است. علاوه بر آن، نهاد قضایی در مواقعی با شهروندان در تماس است که آن‌ها (شهروندان) در تعامل با دیگر اجزای نظام یا دیگر شهروندان به اصطکاک و حتی بحران برخورد‌اند. در این شرایط روحی، حساسیت به عملکرد کارآمد و همچنین رویکرد منصفانه نهاد قضایی بیشتر می‌شود و از لحاظ روانی کوچک‌ترین ناکارآمدی یا بی‌عدالتی - به صورت اغراق‌آمیز - بیش از میزان واقعی خود از سوی عموم مردم ادراک می‌شود. بنابراین، تدبیر اصولی با استفاده از دستاوردهای علم حقوق، مدیریت، و مانند آن‌ها برای بهبود کارایی و اثربخشی عملکرد دستگاه قضایی نه صرفاً امری مفید و مناسب بلکه ضروری و حیاتی است.

در همین زمینه، در این نوشتار به بررسی جایگاه پلیس و ارتباط آن با نهاد قضایی - به صورت مشخص، سازمان دادسرا - پرداخته و سعی می‌شود جنبه‌های مؤثر تأسیس پلیس قضایی بر سرمایه اجتماعی تبیین شود. در حال حاضر، دو نهاد پلیس و دادسرا، در عین اینکه در پیشانی مواجهه با بدنه اجتماعی هستند، در ارتباطات بین خود دچار تناقض‌ها، ناهماهنگی‌ها، ناکارآمدی‌ها، و گاه

سوءمدیریت هستند. این نکته‌ای است که علاوه بر حقوق‌دانان و کارشناسان اهل فن مسئولان سازمان پلیس و دادسرا نیز در محافل مختلف بدان اذعان کرده‌اند.<sup>۱</sup> مدل مبنای این نوشتار، پژوهشی است که اخیراً انجام شده و هدف آن بهبود رابطه پلیس با دستگاه قضایی - به صورت مشخص، دادسرا - بوده است. در این مدل، با توجه به ظرفیت‌های قانونی و سازمانی، مدل ارتباط شبکه‌ای میان پلیس و دادسرا پیشنهاد شده است و در قسمتی از نظام مطرح شده در این مدل توصیه شده، جهت ارتقای سطح کارایی عملکرد و رویکرد عادلانه در نهاد قضایی، پلیس قضایی - با حفظ برخی وابستگی‌های صنفی مشخص - از نیروی انتظامی جدا شود و ذیل دستگاه قضایی و سازمان دادسرا قرار گیرد. بدین وسیله، با تمرکز بر جایگاه پلیس قضایی در مدل بهبودیافته رابطه سازمان دادسرا و پلیس، می‌توان تأثیر اجرایی شدن توصیه‌های این مدل را از منظر سرمایه اجتماعی بررسی کرد و علاوه بر آن با هدف افزایش سرمایه اجتماعی برخی جنبه‌های این مدل را نیز توسعه داد.

قبل از ارائه این جنبه‌ها، بر این نکته تأکید می‌شود که تأسیس جزیره‌وار پلیس قضایی بر پیچیدگی و ابهام و ناکارآمدی روابط بین بخش‌های نهاد قضایی می‌افزاید و حتی ممکن است منجر به بی‌عدالتی‌های بیشتر شود. همه این موارد به شدت سرمایه اجتماعی را کاهش خواهد داد. این نتیجه محصول فقدان نگاه نظام‌مند (سیستمی) در تأسیس یا حذف قسمتی از پیکره دستگاه قضایی است؛ همان نکته‌ای که باعث شد پلیس قضایی به‌رغم آنکه ضرورت وجودش بسیار آشکار است<sup>۲</sup> از سال‌های دور تا کنون بارها تا مرحله راه‌اندازی پیش برود و دوباره این موضوع منتفی شود. یعنی اگر قرار است یک جزء مفید در نهاد قضایی تأسیس شود، این کار صرفاً وقتی مفید و مؤثر است که به صورت نظام‌مند جنبه‌های دیگر مرتبط با پلیس قضایی نیز مد نظر قرار گیرد. این دلیلی است که این نوشتار تأکید می‌کند سازمان پلیس قضایی را نه به صورت یک عضو جداشده از پیکره دستگاه قضا بلکه به عنوان جزئی از یک سیستم باید تحلیل کرد. در همین راستا در مدل مبنای به ابعاد مختلف ارتباط پلیس با دیگر بخش‌ها توجه شده است.

1. <https://www.isna.ir>

۲. شیدائیان، زینب (۱۳۹۸). «مقایسه مدل‌های روابط پلیس و دادسرا و ارائه الگوی مطلوب برای جمهوری اسلامی ایران»، رساله دکتری، دانشگاه امام صادق<sup>(ع)</sup>.

3. <https://www.tabnak.ir/fa/news/922153>

### سؤال پژوهش

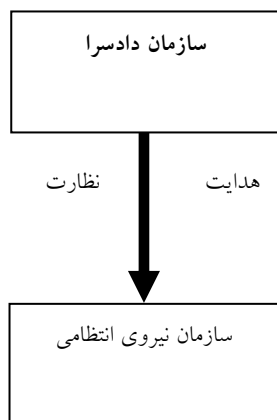
سؤال اصلی این پژوهش آن است که کارآمدی جایگاه پلیس و مدل ارتباط پلیس و دادسرا چه تأثیری بر افزایش سرمایه اجتماعی نهاد قضایی کشور می‌گذارد؟

### فرضیه پژوهش

فرضیه این پژوهش آن است که اصلاحاتی در نقش و جایگاه پلیس و تعدیل و انعطاف در روابط خشک سلسله‌مراتبی در روابط دادسرا و پلیس و احیای پلیس قضایی، به منزله پلیس متخصص تحقیق، می‌تواند باعث اثربخشی سیستم قضایی و به تبع آن افزایش اعتماد مردم و تقویت سرمایه اجتماعی آن شود.

### مدل مبنا: ارائه مدل کارآمد روابط دادسرا و پلیس و احیای پلیس قضایی

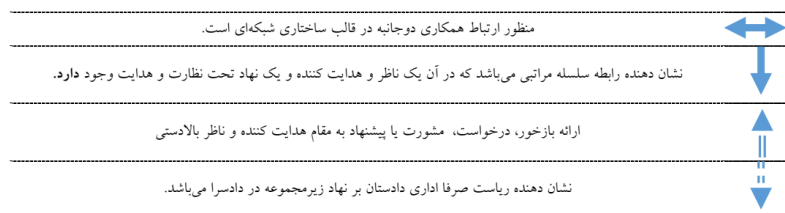
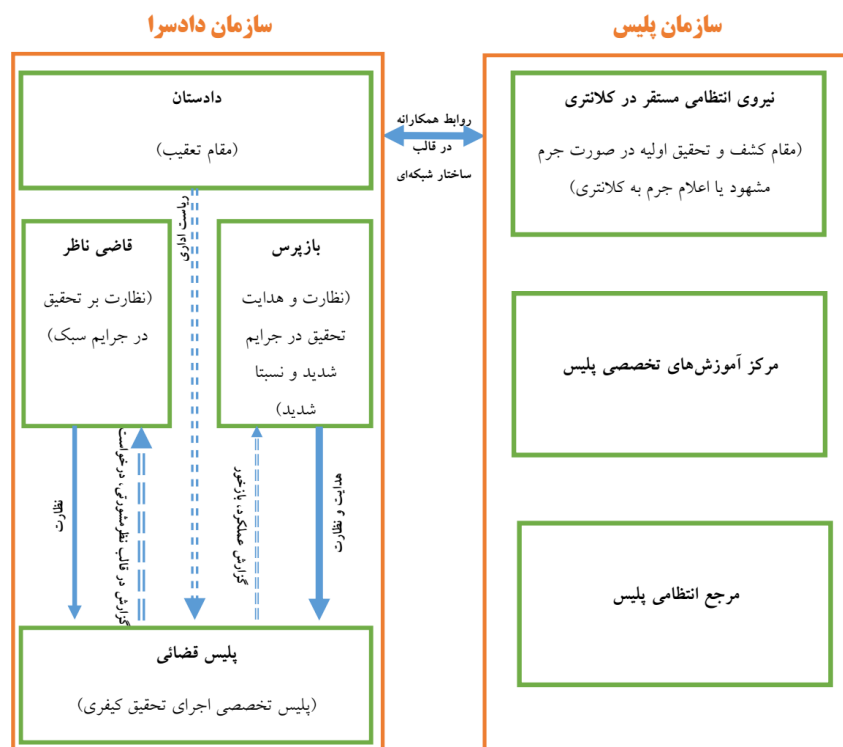
برای تحلیل و بررسی مدل مبنایی مورد نظر و شناسایی موقعیت پلیس قضایی از منظر ضرورت وجود یا عدم آن لازم است وضعیت کنونی ارتباط سازمانی پلیس و دادسرا در قالب یک نگاره ارائه شود. در این نگاره به روابط دو سازمان پلیس و دادسرا توجه می‌شود. چون پلیس قضایی نیرویی است که به هر دو سازمان پلیس و سازمان قضایی پیوستگی دارد.



نگاره ۱. مدل ارتباط میان سازمان دادسرا و نیروی انتظامی از نوع سلسله‌مراتبی خشک و منضبط

همان‌طور که در نگاره ۱ مشاهده می‌شود، در وضعیت کنونی، پلیس قضایی وجود ندارد. منظور از اصطلاح پلیس قضایی مأمورانی است که با هدف شناسایی و کشف علمی جرایم و دستگیری

متهمان اقدام به تحقیقات مقدماتی می‌کنند. در وضعیت کنونی، بخشی از نیروی انتظامی هم‌زمان که به عملیات کشف می‌پردازد به تحقیق نیز اقدام می‌کند و هر دو مأموریت را تحت هدایت و نظارت سازمان دادسرا انجام می‌دهد و رابطه بین دو سازمان از نوع سلسله‌مراتبی خشک و دقیق است. مدلی مبنایی این تحقیق که نتیجه آن احیای پلیس قضایی است در نگاره ۲ قابل مشاهده است.



نگاره ۲. مدل بهبود یافته در روابط سازمان پلیس و دادسرا (شیدائیان ۱۳۹۸: ۲۶۸)

در این مدل با تأسیس پلیس قضایی و تفکیک آن از پلیس نیروی انتظامی از سویی بر روابط سیستم قضایی- به طور مشخص، سازمان دادسرا- و پلیس نیروی انتظامی مدل شبکه‌ای حاکم می‌شود و از سوی دیگر بر روابط سیستم قضایی با و پلیس قضایی مدل سلسله‌مراتبی- البته از نوع پویا و زنده- حاکم می‌شود.

ارتباط شبکه‌ای<sup>۱</sup>، که در این مدل بر آن تأکید می‌شود، یکی از مدل‌های اصلی ارتباطات میان‌سازمانی در علم مدیریت است. در ارتباط شبکه‌ای بر روابط افقی میان سازمان‌ها تأکید می‌شود. بدین صورت که سازمان‌ها، بدون اینکه به صورت مطلق متولی تصمیم‌گیری برای دیگری باشند، جهت نیل به مأموریت‌های سازمانی خود نیازمند همکاری و استفاده از دستاوردهای یکدیگرند و در نتیجه به صورت خودکار به تعامل و خدمت‌رسانی متقابل می‌پردازند. از این رو برخی از آن به مدیریت شدن و هم‌زمان مدیریت کردن یکدیگر تعبیر می‌کنند (Wilkinson 1994: 67-79). در این مدل، در همان حال که سازمان‌ها از آزادی تصمیم‌گیری برخوردارند به یکدیگر نیازمندند. به عبارت دیگر، در این مدل وابستگی و استقلال ملازم هم‌اند. این مدل ارتباطی واجد ارتباطات افقی نسبتاً پایدار سازمان‌های وابسته به یکدیگر است که به واسطه مذاکرات تعامل کرده‌اند و در تولید اهداف عمومی و مشترک سهیم‌اند (خواجانه‌نایی ۱۳۹۳: ۱۳۶). نیروی انتظامی و دادسرا در مدل ارتباط شبکه‌ای مد نظر مدل این نوشتار در عرض یکدیگر قرار دارند و هیچ‌یک بر دیگری برتری و حاکمیت ندارد و از دیگری دستور نمی‌گیرد. به عبارت دیگر هیچ خط فرماندهی میان سازمان‌ها برقرار نیست. پرسنل و کنشگران دو سازمان مانند شرکای یکدیگر و دارای یک موقعیت نسبتاً برابرند (Meuleman 2008: 337). هر دو نهاد در قلمرو وظایف و اختیارات خود استقلال کامل دارند.

ارتباط سلسله‌مراتبی<sup>۲</sup> نوعی ارتباط سازمانی است که در مدل مبنای این نوشتار در رابطه پلیس قضایی زیرمجموعه سازمان دادسرا برقرار شده است. ارتباط سلسله‌مراتبی نیز یکی دیگر از مدل‌های اصلی ارتباطات میان‌سازمانی در علم مدیریت محسوب می‌شود که در آن بر روابط عمودی، به صورت آبخاری، تأکید می‌شود؛ به این صورت که یکی از سازمان‌ها متولی

1. Network Relation Model

2. Hierarchical Relation Model

تصمیم‌گیری از بالا به پایین برای سازمان دیگر نیز هست. به عبارت دیگر، اساس این مدل مبتنی بر وجود زنجیره فرماندهی است که بر اساس آن رابطه بین اعضا تعیین و جریان نقل و انتقال اطلاعات تسهیل می‌شود. روابط سلسله‌مراتبی مانند یک طرح هرمی است که در آن یک سازمان به سازمان دیگر وابسته است. این طرح هرمی از سازمان تابع شروع و به سازمان مدیر و هدایتگر در بالای هرم ختم می‌شود. ارتباط و وابستگی کاملاً با هم مرتبط‌اند. زیرا ارتباط پاسخی به مسائل ایجادشده در اثر وابستگی تلقی می‌شود. وابستگی می‌تواند در اثر کنترل نتایج کار یکی از سوی دیگری باشد. به عبارت دیگر، در این مدل وابستگی حدی است که نتایج کار یکی از سوی دیگری کنترل می‌شود. در هماهنگی از طریق سلسله‌مراتب، برای ایجاد هماهنگی به مدیران اتکا می‌شود. بدین صورت که مدیران باید فعالیت‌های تابعان خود را به گونه‌ای مؤثر هدایت و بر آن نظارت کنند و تابعان به هدایت و نظارت آن‌ها وابسته‌اند. در این مدل وظیفه هدایت و نظارت به یک تصمیم‌گیر واگذار می‌شود و یک فکر واحد دست‌های بسیاری را هماهنگ می‌کند (آفاجانی ۱۳۸۸: ۷۸ - ۱۱۷). در مدل سلسله‌مراتبی، در روابط دادسرا و پلیس، سازمان پلیس در طول سازمان دادسرا و در پایین دست آن قرار دارد و در مأموریت‌های کشف و تحقیق تابع و وابسته به هدایت و نظارت دادسراست. البته منظور از مدل سلسله‌مراتبی در مدل مبنای این تحقیق، روابط خشک و بدون انعطاف نیست بلکه این مدل سلسله‌مراتبی با سازوکارهایی چون کاهش سطح تمرکز تصمیم‌گیری، گردش بیشتر اطلاعات، مشارکت بیشتر نهاد پایین دست در تصمیم‌گیری‌ها، کاهش کمی و تغییر کیفی نظارت قضایی علاوه بر اینکه به ماهیت سلسله‌مراتبی و جهت‌گیری عمودی روابط وفادار مانده است واجد نرمش، سازگاری با محیط، پویایی، و کنشگری شده است. پیش‌تر آمد که یکی از دلایل نگارش این مقاله در زمینه تأسیس پلیس قضایی وجود نگاه سیستمی و یکپارچه به دیگر ابعاد مدیریتی-حقوقی، پیامدها، و الزامات این تأسیس است. از این رو در این نوشتار پلیس قضایی از پلیس نیروی انتظامی جدا و ذیل سازمان دادسرا تعریف شده است. به عبارت روشن‌تر، اگرچه در وضعیت فعلی مأموریت پلیس قضایی را سازمان پلیس انجام می‌دهد، در مدل مبنای این مأموریت از سازمان پلیس جدا می‌شود و بخشی از نیروی پلیسی آن را انجام می‌دهد که دیگر جزئی از سازمان پلیس نیست. باقی سازمان نیروی انتظامی (پلیس) در عرض دادسرا قرار دارد و میان این دو



سازمان رابطه شبکه‌ای پیشنهاد می‌شود. یعنی در مدل مبنای این نوشتار پلیس به دو قسمت مجزا تفکیک شده است؛ بخشی از پلیس (با عنوان پلیس قضایی) به قوه قضاییه ضمیمه شده و بخش دیگر آن در سازمان پلیس (نیروی انتظامی) باقی مانده است. در این مدل، بر روابط سازمان نیروی انتظامی و سازمان دادسرا همکاری دوجانبه مبتنی بر مدل شبکه‌ای حاکم است؛ یعنی سازمان نیروی انتظامی هم سطح سازمان دادسراست و در عرض آن قرار دارد و واجد روابط افقی و متقابل با دادسراست. به منظور نیل به مدل شبکه‌ای باید رابطه فرماندهی بالا به پایین میان این دو سازمان قطع شود (بر اساس اقتضای مفهوم شبکه). از این رو دیگر سازمان دادسرا نمی‌تواند به صورت فرماندهی به سازمان نیروی انتظامی دستور دهد و هر دو سازمان در قلمرو وظایف و اختیارات خود استقلال کامل دارند. برای ایجاد رابطه شبکه‌ای، توازن قدرت میان دو سازمان لازم است؛ به گونه‌ای که سازمانی بر دیگری تحمیل نشود. این توازن قدرت در مدل مطلوب بدین شکل خواهد بود که کشف جرم به طور کامل از دادسرا گرفته و به طور کامل به پلیس اختصاص داده می‌شود. به علاوه، تربیت پلیس قضایی به این سازمان سپرده می‌شود و تا زمانی که این سازمان صلاحیت فردی را برای سمت پلیس قضایی تأیید نکند دادسرا نمی‌تواند وی را استخدام کند. همچنین سازمان پلیس از طریق مرجع انتظامی پلیس بر استمرار صلاحیت پلیس قضایی نظارت استصوابی دارد. با اتخاذ این سه سازوکار به سازمان پلیس در مقابل دادسرا قدرتی داده می‌شود تا هم سطح سازمان دادسرا شود و از سوی دیگر حق مسلم دادسرا در داشتن پلیس تحقیق متخصص و بانگیزه، تحت فرماندهی قوه قضاییه، به رسمیت شناخته می‌شود. هر دو سازمان جهت نیل به مأموریت‌های سازمانی خود نیازمند ارتباط و استفاده از دستاوردهای یکدیگرند و به صورت طبیعی و ذاتی به همکاری با یکدیگر رو می‌آورند. به عبارت دیگر، انجام دادن مسئولیت‌های خود را در گرو ارتباط و استفاده از دستاوردهای سازمان دیگر می‌دانند.

در مدل پیشنهادی یادشده، ضمن تأسیس پلیس قضایی در تابعیت دادسرا (و ذیل قوه قضاییه)، مسئولیت اجرای تحقیق نیز به پلیس تخصصی تحقیق سپرده می‌شود؛ پلیسی که از ابعاد علمی، تکنیکی، ذهنی، شخصیتی و رفتاری برای اجرای عملیات تحقیق آمادگی کامل دارد و شرایط سازمان و تحولات محیطی آن را به خوبی درک و پی‌گیری می‌کند و به جهت توانمندی و آمادگی کامل در عملیات تحقیق از اختیارات مناسب با مسئولیت خود برخوردار می‌شود.

رابطه پلیس قضایی با دادستان در امور اداری سلسله‌مراتبی است. رابطه پلیس قضایی با بازپرس از نوع سلسله‌مراتبی و دربردارنده هدایت و نظارت در امور ماهوی و با قاضی ناظر سلسله‌مراتبی و دربردارنده نظارت در امور ماهوی است. توضیح آنکه در مدل مبنای ارائه‌شده، سلسله‌مراتب حاکم بر رابطه قضاوت تحقیق و مجریان تحقیق در حوزه‌های هدایت و نظارت منعطف، متناسب و اثربخش است. در مدل مبنای ارائه‌شده روابط سلسله‌مراتبی حاکم بر روابط قضاوت تحقیق بر مجریان تحقیق در حوزه‌های هدایت و نظارت از انعطاف، تناسب، و اثربخشی برخوردار می‌گردند. به این ترتیب، این مدل از آسیب‌های عدم توجه به ابعاد انسانی بخش‌های پایین‌دستی جلوگیری می‌کند و برای آن‌ها سهمی در حل مسائلی که با آن سروکار دارند قائل می‌شود. جهت تعدیل بیشتر این آسیب، به‌رغم تأکید سلسله‌مراتب بر نظم و دستور، تلاش شده به انسان به منزله عنصر اصلی نگریسته شود و از تکیه بیش از حد به ساختار رسمی و به‌ویژه مکانیسم‌های هدایت و نظارت مستقیم و استاندارد کردن پرهیز شود. به عبارت دیگر، به نهاد پلیس قضایی به اندازه مناسب جایگاه و شأن داده می‌شود. چون اگر نهاد یادشده سرکوب شود از سطح فهم و خلاقیت آن به مرور زمان کاسته می‌شود (نظیفی و همکاران ۱۳۹۷: ۱۷۹). بنابراین، پلیس قضایی، برخلاف ضابطان قضایی- در وضعیت موجود- از منفعل بودن خارج و فعال می‌شوند تا بتوانند مهارت‌ها و خلاقیت‌ها و ظرفیت‌های خود را ارائه کنند. در این فضا می‌توانیم پلیس عامل و هم‌زمان مشاور داشته باشیم. گفتنی است پلیس مشاور، در این قسمت از مدل، به معنی پلیس مستقل نیست و رابطه را شبکه‌ای نمی‌کند؛ صرفاً تأکیدی بر استفاده بیشتر از قابلیت‌های پلیس است. شایسته است به پلیس قضایی، به‌ویژه در جرایم سبک، قابلیت مشاوره داده شود. مشورت بدین صورت خواهد بود که پلیس بتواند نظر خود را در خصوص دلایل جمع‌آوری‌شده در قالب یک گزارش مکتوب ارائه کند یا بتواند هنگام تصمیم‌گیری مقام قضایی تحقیق حضور فیزیکی داشته باشد و به جهت تخصص اجرایی و عملیاتی و مشاهداتی نظر خود را در زمینه تصمیم‌نهایی اعلام کند. البته، به دلیل پذیرش ابعاد مدل سلسله‌مراتبی، تصمیم‌گیر نهایی مقام قضایی خواهد بود. بنابراین، در عین حفظ مدل رابطه سلسله‌مراتبی میان پلیس قضایی و مقامات قضایی دادسرا، لزوماً روابط خشک به صورت تصمیم‌گیری از بالا و تبعیت و اجرا از پایین وجود نخواهد داشت. ذیل

همین رابطه سلسله‌مراتبی به شیوه‌های منعطف‌تر روابط تصمیم‌گیری نیز می‌توان توجه کرد. بنابراین می‌توان روابط سلسله‌مراتبی را بدین صورت تعدیل کرد که اگرچه تصمیم‌گیری نهاد بالادست جزء و مؤلفه لاینفک مدل سلسله‌مراتبی است، می‌توان تصمیم‌گیری نهاد بالادست را مشروط به مشورت پیشینی با مقام پایین دست کرد یا اتخاذ تصمیم را به پیشنهاد مقام پایین دست منوط کرد. این تعدیل در تصمیم‌گیری از آن‌روست که مقام پایین دست مجری تصمیم‌های مقام بالادست است و ملاحظات و مصلحت‌هایی را در نظر دارد که قطعاً در تصمیم‌سازی مناسب برای بالادست و اجرای اثربخش آن مؤثر است. تعدیل‌های پیشنهادشده در مدل مطلوب، جهت فعال‌سازی و دادن ابتکار عمل به پلیس قضایی است، با حفظ ماهیت رابطه سلسله‌مراتبی میان پلیس و مقام قضایی مافوق.<sup>۱</sup>

۱. جهت انعطاف‌بخشی به مدل سلسله‌مراتبی در حوزه هدایت پلیس قضایی از مفاهیم علمی سبک رهبری موقعیتی استفاده شده است. در مدل رهبری موقعیتی تأکید می‌شود برای آنکه هدایت اثربخش باشد هر چه نهاد تحت هدایت از حالت آمادگی کمتر به سمت آمادگی بیشتر حرکت می‌کند باید از سبک هدایت و رهبری متفاوت و متناسب با آن، که عبارت است از سبک دستوری یا سبک تفویضی، استفاده شود. در جرایم شدید و نسبتاً شدید، پلیس قضایی از لحاظ تخصصی صرفاً مهارت اجرای تحقیق را دارد، نه انجام دادن بررسی‌های حقوقی لازم ذیل یک پرونده حقوقی پیچیده را. همچنین با توجه به مأموریت تخصصی نهاد پلیس قضایی در اجرای بهینه تحقیقات مشخص می‌شود که پلیس قضایی طبیعتاً نمی‌تواند در مقام یک مجری تحقیقات به‌خوبی از عهده مأموریت حفظ حقوق شهروندی و تحقق عدالت در پرونده‌های پیچیده‌تر نیز برآید و هر چه پرونده‌ها به سمت پیچیدگی و شدت بیشتر می‌روند این به اصطلاح «قابلیت اطمینان» به مجری تحقیقات (پلیس قضایی) کمتر می‌شود. در نتیجه، پلیس در بررسی حقوقی پرونده‌های پیچیده توانایی تخصصی لازم را ندارد و همچنین قابلیت اطمینان به او در تشخیص ابزارها و راه‌کاری مناسب جهت تحقق حقوق شهروندی و حفظ عدالت نیز کم است. بنابراین، در پرونده‌های شدید و نسبتاً شدید پلیس آمادگی کمی دارد. از این‌رو، در مدل مطلوب روابط بازپرس و پلیس قضایی از سبک دستوری در هدایت استفاده شده است. اما، در مقابل، جرایم سبک آن ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های حقوقی موجود در پرونده‌های جرایم شدید را ندارند. در نتیجه از یک سو پرونده‌های جرایم سبک نیازمند تحلیل‌های حقوقی تخصصی و پیچیده نیستند و ابعاد حقوقی موجود در آن‌ها چنان قابل پیش‌بینی و روتین و تکرارشونده در حجم بالا هستند که می‌توان تحلیل‌های حقوقی لازم در این نوع از پرونده‌ها را به پلیس قضایی آموزش داد (کفایت توانایی تخصصی پلیس در این پرونده‌ها) و از سوی دیگر به دلیل آنکه ابعاد حقوقی موجود در پرونده‌های سبک تکرارشونده و قابل پیش‌بینی هستند می‌توان الزامات و ملاحظات لازم در زمینه تأمین عدالت و حفظ حقوق شهروندی را پیش‌بینی و در قالب دستورالعمل‌ها و ضوابط اجرایی به پلیس ابلاغ کرد. بنابراین پلیس در تشخیص ابزار مناسب جهت تحقق عدالت و حفظ

با توجه به این شرایط در مدل مطلوب، وجود پلیس قضایی با کمترین عوارض در کشور می‌تواند زمینه‌ساز رعایت حقوق و آزادی‌های شهروندی، اجرای هر چه بهتر عدالت و امنیت در جامعه، کاهش اطاله دادرسی و تراکم پرونده‌ها شود و در نهایت سرمایه اجتماعی این نهاد قضایی را بهبود و ارتقا بخشد. در بخش بعد این جنبه‌های مثبت بررسی می‌شوند.

### بررسی جنبه‌های مثبت پلیس کارآمد و مدل روابط پلیس و دادسرا در افزایش سرمایه اجتماعی

۱. استقلال پلیس کشف از سیستم قضایی، آن‌طور که در مدل مبنا پیشنهاد و گنجانده شده است، موجب ارتقای سطح مقبولیت اجتماعی سیستم قضایی می‌شود. چون در این حالت سیستم قضایی آزادانه اختیار طی کردن همه مراحل از کشف تا اجرای مجازات را بر عهده ندارد. از نگاه اجتماعی، افزایش قدرت و استقلال قوه قضاییه در کنار عدم امکان پاسخ‌گویی این نهاد شائبه بی‌عدالتی و سوءاستفاده از قدرت و عدم اعتماد به آن را افزایش داده است و احساس بی‌عدالتی و عدم اعتماد به سرمایه اجتماعی ضربه می‌زند. در حقیقت آنچه امروزه از محبوبیت و قابلیت اعتماد و حتی شأن سازمان قضایی کاسته آن است که این قوه می‌تواند مستقل اقدام به کشف، تعقیب، تحقیق، محاکمه، و اجرای مجازات کند؛ وضعیتی که باعث می‌شود سازمان قضایی را راحت‌تر بتوان متهم به سیاسی‌کاری کرد. این در حالی است که واگذاری اختیار بخشی از وظایف این نهاد به سازمان دولتی از زمینه‌های ایجاد این شبهه می‌کاهد. بنابراین واگذاری کشف به سازمانی دولتی، که در خود واجد جنبه اجرایی و اداری است، موجبات ارتقای سرمایه اجتماعی را برای سازمان قضایی فراهم می‌آورد. مدل کارآمد مورد ادعا کشف را به طور کامل از سیستم قضایی جدا می‌کند و آن را به نیروی انتظامی می‌سپارد.

۲. پلیس انتظامی کسی است که در کف اجتماع (در اصطلاح علم مدیریت دولتی، کارگزاران سطح خیابان) و همواره در حال برخورد با مردم است. به همین جهت سرمایه اجتماعی کمتری دارد. در حقیقت، تا حدودی مقتضای مأموریت و رسالت این سازمان موجب چنین وضعیتی است.

---

حقوق شهروندی در پرونده‌های جرایم سبک قابل اطمینان است (افزایش قابلیت اطمینان به پلیس قضایی در تشخیص ابزار مناسب). از این رو پلیس در پرونده‌های جرایم سبک از به اصطلاح آمادگی بالا برخوردار است و بنابراین می‌توان از سبک تفویضی استفاده کرد (← هرسی و بلانچارد؛ ۱۳۷۱؛ رضاییان؛ ۱۳۸۵: ۴۰۰ - ۴۰۵؛ شیدائیان؛ ۱۳۹۸).

ایجاد نظم و امنیت و کشف تخلفات و جرایم و پیشگیری از آن‌ها خود به خود موجب کاهش سرمایه اجتماعی این نیرو می‌شود؛ مگر اینکه در این زمینه فرهنگ‌سازی شود و البته این کار زمان‌بر و سخت است. این در حالی است که مقتضای مأموریت و رسالت دادسرا عدالت‌گستری، بی‌طرفی، انصاف، و اجرای قانون است. چون شایسته و مقتضی است نظام عدالت کیفری با نگاهی یکسان و برابر به شاکی و متهم بنگرد؛ درحالی‌که مداخله در کشف جرم این توازن و تساوی را به ضرر متهم از بین می‌برد. این موضوع باعث کاهش اعتماد جامعه به سیستم قضایی و کاهش سرمایه اجتماعی سیستم قضایی می‌شود. بنابراین، طبق مدل مینا، دادسرا وظیفه کشف را به عهده نیروی انتظامی می‌گذارد و اصطکاک دادسرا، به مثابه نماد عدالت، با مردم کم می‌شود و سرمایه اجتماعی آن بالا می‌رود.

۳. کشف کاری تخصصی است و امکانات، تجهیزات، تخصص، ساختار سازمانی، و تدابیر مدیریتی مخصوص خود را می‌طلبد. در مدل مینا، کشف به نهاد متخصص کشف سپرده می‌شود. چون نیروی انتظامی به جهت حضور گسترده زمانی و مکانی و همچنین ساختار متناسب و امکانات در دسترس می‌تواند کشف را به نحوی اثربخش‌تر به انجام رساند؛ درحالی‌که به جهت عدم برخورداری دادسرا از ظرفیت‌های کشف و اگذاری آن به آن نهاد ناصحیح است. افزایش اثربخشی در عملکرد کشف نیز به نوبه خود سطح سرمایه اجتماعی قوه قضاییه را بالا می‌برد. چون کشف جرم مقدمه آغاز فرایند کیفری و پایه نخستین آن است که اگر به‌درستی و با دقت و تخصص انجام شود، اقدامات دادسرا، که روی آن انجام می‌گیرد، به حقیقت و عدالت نزدیک می‌شود.

۴. دادسرا زمانی که از مسئولیت کشف فارغ شود بهتر می‌تواند به صورت تخصصی و متمرکز و حرفه‌ای عمل کند. در صورتی که دادسرا کشف را نیز بر عهده بگیرد به امکانات، منابع انسانی، هزینه، زمان، و ... نیاز دارد و این وضعیت از کارایی و اثربخشی آن در مأموریت اصلی می‌کاهد. همچنین باعث می‌شود دادسرا چندمأموریتی شود؛ درحالی‌که در همه آن مأموریت‌ها دقیق و حرفه‌ای و متخصص نیست. اما، اگر تخصصی به تعقیب و تحقیق بپردازد، از لحاظ ذهنی بر کار تخصصی خود تمرکز پیدا می‌کند و حرفه‌ای می‌شود. یکی از عواملی که بر سرمایه اجتماعی قوه قضاییه می‌افزاید آن است که نهاد دادسرا کار خود را به صورت تخصصی انجام دهد. دادسرا اکنون

نمی‌تواند در زمینه کشف کار تخصصی انجام دهد. اما پلیس می‌تواند؛ چون امکانات آن را دارد. دادسرا چون تخصص آن را ندارد در زمینه کشف کار غیرحرفه‌ای انجام می‌دهد و به سرمایه اجتماعی قوه قضائیه ضربه می‌زند.

۵. پیش‌بینی یک پلیس متخصص برای اجرای تحقیق به تخصص‌گرایی، ارتقای سرعت و دقت در عدالت قضایی، کاهش اطاله دادرسی (از طریق کاهش کاغذبازی‌ها و تشریفات اداری و پیش‌گیری از تکرار اقدامات پلیس از سوی مقامات قضایی)، کاهش تورم پرونده‌های کیفری، و افزایش اعتماد به قوه قضائیه می‌انجامد و این وضعیت سرمایه اجتماعی قوه قضائیه را افزایش می‌دهد. در حقیقت قدرت اقناع ذهنی جامعه در ارتباط با اقدامات این قوه بالاتر می‌رود. درحالی‌که در وضعیت کنونی ضابطان قضایی (که بخشی از نیروی انتظامی است)، به جهت تعدد مأموریت‌ها و تنوع مهارت‌های لازم، تخصص و تمرکز مناسب تحقیق در زمینه جرایم شدید و نسبتاً شدید را ندارند؛ امری که تمام محاسن تشکیل پلیس قضایی که در سطور بالا ذکر شد را به آسیب بدل کرده و در نهایت منجر به ضربه به سرمایه اجتماعی نسبت به سیستم قضایی می‌گردد.

۶. در مرحله تحقیق جرم دو ارزش بنیادین کنار هم قرار می‌گیرند که رقیب هم هستند؛ نخست تضمین نظم عمومی جامعه و دوم رعایت حقوق و آزادی‌های فردی که به عنوان متهم شناسایی می‌شود. بنابراین ضروری است از هر دو ارزش حمایت شود. اختیارات تحقیق جرم و احراز واقعیت را نمی‌توان به مدافعان این دو منفعت تفویض کرد و نهاد تحقیق جرم باید مستقل و بی‌طرف اقدام کند (افراسیابی ۱۳۹۵: ۱۱۵) و به سوی احراز واقعیت گام بردارد. به عبارت دیگر، واژه تحقیق از ریشه حق گرفته شده است و نهادی که قرار است حق را احراز کند باید بی‌طرف باشد. به همین جهت نمی‌توان انتظار داشت نهاد کشف، که دغدغه امنیت و نظم اجتماع را دارد، یا نهاد تعقیب، که به نمایندگی از طرف اجتماع در دعوی کیفری به دنبال بازگرداندن منافع ضرردیدگان از جرم (یعنی اجتماع) است، بتواند اقدامات موصوف به بی‌طرفی انجام دهد. از این‌رو، ضابطان قضایی (در مقام بخشی از نیروی انتظامی) در وضعیت موجود، که بازوی اجرایی دادسرا در همه وظایف کشف و تعقیب و تحقیقات هستند، از لحاظ مبنایی نمی‌توانند خصیصه ضروری و مورد نیاز یک تحقیق‌کننده جرم را هم‌زمان داشته باشند؛ به‌ویژه آنکه ماهیت ذاتی و

وظیفه اولیه آن‌ها انتظامی و دغدغه‌های آن‌ها نظم و امنیت است. درحالی‌که پلیس قضایی واجد شاخصه بی‌طرفی است و فارغ از دغدغه‌های امنیتی یا طرفداری از منافع جامعه می‌تواند اقدام به تحقیق کند. حفظ و رعایت بی‌طرفی در تحقیق، که یکی از مصادیق دادرسی عادلانه و منصفانه است، به افزایش سرمایه اجتماعی نهاد قضایی منجر می‌شود.

۷. بر اساس مدل مینا، آموزش پلیس قضایی به صورت تخصصی و کاملاً حرفه‌ای و در جوئی متمرکز بر آموزش تخصصی پلیس صورت می‌گیرد و این بر کیفیت آموزش و تربیت سرمایه انسانی مورد نیاز دادسرا می‌افزاید. سازمان دادسرا همواره و حتی در رسانه‌های عمومی از کیفیت تخصص مأموران تحقیق خود (ضابطان قضایی) اعلام نارضایتی کرده است؛ درحالی‌که هزینه‌های گزافی صرف آموزش ضمن خدمت مقطعی در سازمان دادسرا می‌شود. چون همه نیروهای پلیس در بلندمدت به صورت بالقوه یک ضابط قضایی هستند، باید آموزش ببینند. البته کیفیت آموزش‌های ضمن خدمت مقطعی و تدریجی (نه به صورت متمرکز و پیوسته) پایین است و معمولاً وقتی یک پلیس کل آموزش‌ها را طی می‌کند که مأموریت او تمام شده و رو به بازنشستگی است. سازمان دادسرا باید بر مأموریتی دیگر متمرکز باشد و چنین آموزش‌هایی موجب اخلال در تمرکز سازمانی آن می‌شود. این در حالی است که واگذاری اختیار آموزش پلیس تحقیق به نهادهای آموزشی زیرمجموعه نیروی انتظامی موجب آموزش حرفه‌ای پلیس قضایی از یک سو و تمرکز سازمان دادسرا بر وظایف تخصصی خود از سوی دیگر می‌شود؛ وضعیتی که بی‌تردید بر سرمایه اجتماعی قوه قضاییه می‌افزاید.

۸. ضابطان قضایی در مواردی در ارتباط با عملکرد حرفه‌ای خود (تا زمانی که منجر به جرم یا تخلف اداری نشود) پاسخ‌گو نیستند و حساسیت ندارند. در این وضعیت امکان تضييع حقوق و آزادی‌های شهروندی (که همه ابعاد آن جرم‌انگاری نشده و در دستورالعمل‌های اداری قابل احصا نیست) بسیار فراوان است. درحالی‌که مدل مینا، با ایجاد مرجع متمرکز به منظور رسیدگی به شکایات عمومی از عملکرد فنی پلیس قضایی، به صیانت بهتر از حقوق و آزادی‌های شهروندی اقدام می‌کند و این وضعیت سرمایه اجتماعی قوه قضاییه را افزایش می‌دهد.

۹. این مدل، با به رسمیت شناختن مرجعیت پلیس در کشف جرم، تکلیف شهروندان را در

شناسایی مرجع ارائه شکایت و اعلام جرم روشن می‌کند؛ وضعیتی که از اطاله دادرسی و آزار بزه‌دیده و سایر شهروندان از ارجاع مکرر و بی‌دلیل به دادسرا و پلیس جهت ثبت یک شکایت می‌کاهد. به علاوه، از موازی‌کاری نیروی انتظامی و دادسرا در انجام دادن یک مسئولیت جلوگیری به عمل می‌آید و در نتیجه نیازی به ظرفیت‌های موجود در رجوع شهروندان به دادسرا نیست؛ وضعیتی که موجب کاهش ابهام مردم در چگونگی پیگیری امور خود و همچنین کاهش هزینه‌های دستگاه قضایی و کاهش شلوغی و تراکم دادسرا می‌شود و در نتیجه سرمایه اجتماعی را بالا می‌برد.

۱۰. شناسایی پلیس قضایی به منزله نهاد اجرای تخصصی تحقیق و اختصاص هدایت و فرماندهی به مقام قضایی تحقیق این امکان را فراهم می‌کند تا مقامات قضایی دادسرا به جهت عدم مداخله اجرایی به صورت کاملاً مستقل و بی‌طرف بتوانند درباره اقدامات سالب یا محدودکننده حقوق و آزادی‌های شهروندان- مانند جلب، بازداشت، تفتیش، شنود- تصمیم بگیرند و از اشکالی که وضعیت موجود گرفتار آن است و طرفداران حقوق دفاعی متهم آن را مضر به حقوق شهروندی می‌دانند اجتناب کند. چون در شرایط کنونی آنچه در عمل وجود دارد این است که بازپرس می‌تواند علاوه بر تفویض اختیار به ضابط به‌شخصه اقدامات تحقیقی انجام دهد که بار دیگر مداخله در اجرا با اشکال مهم نقض بی‌طرفی در قضاوت و تصمیم‌گیری در حقوق شهروندی روبه‌رو می‌شود که به کاهش سرمایه اجتماعی این نهاد قضایی می‌انجامد.

۱۱. پلیس قضایی، به جهت تخصص در عملیات اجرایی تحقیق، در اثربخشی تصمیم‌گیری نهاد بالادست اثرگذار است؛ بدین صورت که بر اساس مدل مبنا می‌توان تصمیم‌گیری نهاد بالادست را مشروط به مشورت پیشینی مقام پایین‌دست یا اتخاذ تصمیم را منوط به پیشنهاد مقام پایین‌دست کرد. این تعدیل در تصمیم‌گیری از آن‌روست که مقام پایین‌دست مجری تصمیمات بالادست است و ملاحظات و مصلحت‌هایی را در نظر دارد که قطعاً در تصمیم‌سازی اقتضایی و علمی مقام بالادست و مبتنی بر حقیقت شدن آرا اثرگذار است. این آثار بدون شک بر اعتماد عمومی و توسعه سرمایه اجتماعی قوه قضاییه خواهد افزود. درحالی‌که، در وضعیت کنونی، ضابطان قضایی (در جایگاه بخشی از نیروی انتظامی) حق تصمیم‌سازی به صورت مشورت پیشینی به مقام بالادست (مقام قضایی دادسرا) یا پیشنهاد اتخاذ تصمیم به وی را ندارند؛ وضعیتی



که باعث می‌شود صحنه جرم از دسترس مقامات قضایی دادسرا به طور کامل دور شود و آرای کیفری در فضایی جدا از حقیقت صحنه جرم صادر شود که این حالت بدون شک برای سرمایه اجتماعی آسیب‌زاست.

### نتیجه

در باب ضرورت تأسیس پلیس قضایی، کارشناسان امر به اتفاق نظر رسیده‌اند؛ به طوری که این موضوع از دغدغه‌های مسئولان قوه قضاییه نیز هست (روزنامه سازندگی ۱۳۹۸/۰۹/۰۶). آنچه این مهم را به تعویق انداخته فقدان نگاه همه‌جانبه و سیستمی است که بتواند از ابعاد مختلف حقوقی و مدیریتی و اجتماعی و سیاسی این نهاد را تعریف و در جایگاه مناسب خود به طرز صحیح جای‌گذاری کند. محققان این نوشتار در بررسی‌های خود برای افزایش سرمایه اجتماعی نهاد قضایی در کشور توصیه اکید می‌کنند که پلیس قضایی به مثابه یک بازوی تخصصی و تحت فرمان قوه قضاییه از پلیس نیروی انتظامی منفک سازمانی شود و ذیل سازمان دادسرا قرار گیرد. از سوی دیگر، مقام کشف به طور اختصاصی به پلیس نیروی انتظامی سپرده شود و آموزش و پیگیری تخلفات صنفی پلیس قضایی نیز به صورت متمرکز در اختیار پلیس نیروی انتظامی باشد. به این صورت رابطه‌ای شبکه‌ای جهت رفع نیاز متقابل در عین استقلال سازمانی میان سازمان نیروی انتظامی و سازمان دادسرا در قوه قضاییه شکل بگیرد. بررسی‌ها نشان داد اجرایی کردن پلیس قضایی بر اساس مدل پیشنهادی (که مبنای این نوشتار بود) به این دلیل که اختیارات قوه قضاییه را از نگاه عمومی متوازن می‌کند، قابلیت انجام دادن امور را به صورت تخصصی و متمرکز به هر سه بخش دادسرا و پلیس نیروی انتظامی و پلیس قضایی می‌بخشد، و برخی مسئولیت‌ها را متناسب با توانایی‌ها از قوه قضاییه می‌گیرد و بر عهده پلیس می‌گذارد، در کل، سرمایه اجتماعی قوه قضاییه را نزد مردم بهبود خواهد داد.

## منابع

۱. آقاجانی، حسن علی (۱۳۸۸). هماهنگی: درون‌سازمانی و بین‌سازمانی، بابلسر، انتشارات دانشگاه مازندران.
۲. افراسیابی، علی (۱۳۹۵). «بازتوزیع اختیارات نهادهای کشف و تحقیق جرم در نظام حقوقی ایران»، پژوهش‌های دانش‌انتظامی، س ۱۸، ش ۷۳، صص ۱۰۳-۱۳۳.
۳. خواجه‌نائینی، علی (۱۳۹۳). «درآمدی بر مفهوم حکمرانی شبکه‌ای؛ مطلوبیت‌ها و چالش‌ها»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، د ۶، ش ۱، صص ۱۲۹-۱۵۵.
۴. درخواست احیای پلیس قضایی (۱۳۹۸/۰۹/۰۶)، روزنامه‌سازی‌نگی، ش ۵۳۱، کد خبر: ۶۵۰۳.
۵. رضاییان، علی (۱۳۸۵). مبانی مدیریت رفتار سازمانی، تهران، سمت.
۶. شیدائیان، زینب (۱۳۹۸). «مقایسه مدل‌های روابط پلیس و دادسرا و ارائه الگوی مطلوب برای جمهوری اسلامی ایران»، رساله دکتری، دانشگاه امام صادق (ع).
۷. نظیفی، عباس؛ غلام‌رضا جمشیدی‌ها، حسین عزیزآبادی فراهانی (۱۳۹۷). «بررسی راه‌کارهای توانمندسازی ضابطین در رعایت حقوق متهمین با رویکرد جرم‌شناختی»، انتظام اجتماعی، س ۱۰، ش ۱، صص ۱۷۳-۱۹۴.
۸. هرسی، پاول؛ کنت ایچ بلانچارد (۱۳۷۱). «استفاده از منابع انسانی»، مترجم: قاسم کبیری، مدیریت رفتار سازمانی، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی.

## References

1. Aghajani, H.A. (2009). Coordination: Inter-organizational and inter-organizational, Babolsar, Mazandaran University Press.
2. Hersey, P. & Blanchard, K. (1992). *Managing Organizational Behavior in the Use of Human Resources*, Translated by Qassem Kabiri, Tehran, Academic Jihad Publications.
3. <https://www.isna.ir>
4. <https://www.tabnak.ir/fa/news/922153>
5. Khawaje-Naeni, A. (2014). "An Introduction to the Concept of Network Governance; Desires and Challenges", *International and Political Approaches*, Vol. 6, No. 1, pp. 129-155.
6. Meuleman, L. (2008). Public Management and the Metagovernance of Hierarchies, Networks and Markets the Feasibility of Designing and Managing Governance Style Combinations, Physica-Verlag a Springer Company.

7. Nazifi, A., Jamshidi, Gh.R., & Azizabadi Farahani, H. (1397). "Investigating Empowerment Strategies for Observing the Rights of Criminals with Criminological Approach", *Social Security Quarterly*, Vol. 10, No. 1, pp. 173-194.
8. Rezaeian, A. (2006). *Foundations of Organizational Behavior Management*, Tehran, Samt.
9. Shidaeian, Z. (1398). "Comparison of Police-Prosecution Office Relationship Models and Presentation of a Desirable Model for the Islamic Republic of Iran", Imam Sadeq University.
10. Wilkinson, IF. & Young, LC (1994). "Business dancing: the nature and role of interfirm relations in business strategy", *Asia-Aust Mark J*, 2(1), pp. 67-79.